انتشار «در ستایش ادبیات» ماریو بارگاس یوسا

بازگشت به تعهد

شرق: ماریو بارگاس یوسا در تمام آثار غیرداستانی خود بر امکانات ادبیات تمرکز دارد، گرچه او در زمانه‌ای می‌نویسد که به قول خودش کتاب‌های زیادی نوشته و منتشر می‌شود ولی دیگر کسی فکر نمی‌کند ادبیات نقش بزرگی در زندگی دارد. با این حال، مقالات و سخنرانی‌ها و گفت‌وگوهای یوسا که منوچهر یزدانی آنها را در کتابی با عنوانِ «در ستایش ادبیات»، گرد آورده و به فارسی برگردانده است، نشان می‌دهد یوسا در چنین زمانه‌ای هم از ادبیات دست نکشیده و از تعهد ادبی سخن می‌گوید. «ادبیات باید در مقابل مسائل زمان خود متعهد باشد و نویسنده با این اعتقاد راسخ بنویسد که با نوشتن می‌تواند به دیگران یاری دهد تا آزاده، حساس و صادق‌تر باشند». یوسا معتقد است کار ادبیات شامل مسئولیت‌هایی است که تنها به جلوه‌های هنری آن ختم نمی‌شود و به‌طور اجتناب‌ناپذیری با دغدغه‌های ذهنی نویسنده و کنش‌های اجتماعی پیوند دارد. یوسا به امکاناتِ ادبیات باور دارد، به اینکه هیچ‌چیز به‌اندازه ادبیات غنی نه حس تشخیص ما را تقویت می‌کند نه برای کشف ریشه‌های ظلم و خشونت ما را این‌قدر حساس بار می‌آورد. «دلایلی هستند که بر اساس آنها می‌توان گفت اگر ادبیات مسئولیت گذشته خود (بازگشت به تعهد و بازکردن چشم انسان و افشای حقایق جهان پیرامون از راه واژه و خیال‌پردازی) را در زمان حاضر ادامه ندهد، جلوگیری از جنگ‌ها، قتل‌ها و نسل‌کشی‌ها، درگیری‌های قومی، جابه‌جایی پناهندگان و حرکت‌های تروریستی کنونی و تهدیدات روزافزون آن، دشوارتر می‌شود و دلبستگی به جهان صلح‌آمیز و هم‌زیستی در دموکراسی را که فروریختن دیوار برلین از آن ممکن شد، درهم می‌شکند. البته شکست آرمان‌شهر جمعی به معنای یک قدم به پیش بود، ولی توافق همگانی برای زندگی در دموکراسی را که فرانسیس فوکویاما در نظر داشت به ارمغان نیاورد؛ به عبارت دیگر، در واقعیت تاریخی ابهام و پیچیدگی‌ای را باعث شد که برای درک آن بد نیست به هزارتوی ادبی‌ای رجوع کرد که فاکنر با اشاره به حماسه یوکناپاتاوفا یا هرمان هسه در بازی مهره شیشه‌ای خلق کردند. خب، تاریخ ما را، در یکی از داستان‌های تخیلی خورخه لوییس بورخس، سردرگم و آسیب‌پذیر کرده است». یوسا از دورانی یاد می‌کند که ادبیات نه‌تنها ابزار سرگرمی نبود بلکه می‌توانست سبب هشدار و مداخله و اقدام هم بشود. «بقای انسان و فرهنگ، خود دلیل کافی و روشنی است. آگاهی‌یافتن و برآشفتگی از بیداد و بی‌عدالتی‌ها و جنایت‌ها و شوق برای ایده‌آل‌های مشخص، و تعیین و بررسی اینکه هنوز ادبیات است که در شرایط سخت توانسته است جایی برای امید و اشتیاق فراهم آورد، اگرچه گاهی، در آرمان‌هایش به‌اشتباه مدافع اصولی غیرقابل دفاع هم بوده است». یوسا به مقوله دیگری اشاره می‌کند که موجب شده از اهمیتِ ادبیات در دنیای امروز کاسته شود و آن، تصاویرند و هر آنچه بر پرده به نمایش درمی‌آید و برخی معتقدند ادبیات را به‌زودی منسوخ خواهد کرد. اما به اعتقاد یوسا، نوشته‌ها به تجزیه و تحلیل دقیق و عمیق‌تر مسائل امکان می‌دهند و درواقع توان ریشه‌یابی ژرف‌تر واقعیت‌های اجتماعی، سیاسی و اخلاقی را دارند. حال آنکه وسایل ارتباط جمعی به حرکت در سطح محکوم هستند و کتاب‌ها بیشتر دغدغه آزادی بیان و خلاقیت دارند. «مسلما این یک واقعیت تأسف‌بار است. تصاویر بر پرده‌ها در مجموع بیشتر تفریحی هستند و بهتر سرگرم می‌کنند، ولی غالبا ناکافی، و خیلی اوقات بی‌منطق در بیانند. و بعد یوسا پا را فراتر گذاشته و ادبیات را همبسته آزادی می‌خواند و معتقد است ادبیات این درک را ایجاد می‌کند که آزادی موهبتی نیست که نازل شده باشد، بلکه یک انتخاب است، تمرین و نظریه‌ای است که مدام باید غنی شود و به محک و آزمون درآید.

بعد یوسا برای این انتخاب، والتر بنیامین را نمونه می‌آورد که در سال‌های تبعید در فرانسه، زمانی که اروپا زیر سلطه ارتش نازی بود، به مطالعه و بررسی اشعار بودلر می‌پرداخت، به زعمِ یوسا بنیامین در این روزهای تیره سراغ بودلر رفته بود تا درباره زندگی، روح و فکر در تکامل فرهنگ شهری، وضعیت فرد و تخیلاتش در جامعه انبوه و غیرفردی ناشی از رشد صنعتی، جهتی که ادبیات در جامعه نوین برمی‌گزیند، به تأمل بپردازد و به‌گفته یوسا تصویر بنیامین در حال تأمل بر بودلر، زمانی که محاصره شخص او در حال انجام بود و به عاصی‌شدنش انجامید، سخت تکان‌دهنده است. این است توانِ ادبیات که یوسا در این زمانه همچنان سخت مدافع آن است.

در ستایش ادبیات، ماریو بارگاس یوسا، گردآوری و برگردان منوچهر یزدانی، نشر حکمت کلمه

یادداشتی از ماریو بارگاس یوسا درباره نمایشگاه کتاب بوئنس‌آیرس

جشن بازگشت کتاب

برگردان منوچهر یزدانی

من و خوان خوزه سِبرلی[1]، که همیشه، حتی در عصر لیبرالیسم پرجنجال، مورد احترام من بوده، در کافه‌ای در رِکولتا[2] نشسته‌ایم. اولین بار که یکدیگر را دیدیم، سال‌ها پیش در پاریس بود: بحث داغی راجع به رمان «بازی لِی‌لِی» اثر خولیو کورتاسار[3]، داشتیم که من از آن دفاع می‌کردم و او به عنوان یک بازی نه‌چندان مهم به آن اعتراض می‌کرد. باید اعتراف کنم که حق با او بود و آن درخشش خیره‌کننده‌ای که این رمان در آن دوران برای من داشت، مانند همه کتاب‌های کورتاسار که به بازی اختصاص داده شده‌اند اکنون اعتبار خود را از دست داده و فرو نشسته است. به او می‌گویم مهم‌ترین کتاب‌های کورتاسار اکنون برای من کتاب‌های داستانی خارق‌العاده او هستند. نمی‌دانم قبول می‌کند یا نه.

خوان خوزه سِبرلی، زاده ۱۹۳۰ است، نودودو سال دارد، خیلی سرپا است و مانند بیست سال پیش از نظریه‌های خود با عزم راسخ و توانایی دفاع می‌کند. وی به‌تازگی، مشترکا با مارسلو جیوفره[4]، کتابی به نام «انضباط مدنی و آزادی مسئولانه» منتشر کرده است. آخرین نبرد او - نبردهای دیگری نیز خواهد داشت - پشتیبانی از گروه‌هایی است که برای پیشگیری بیماری کرونا نمی‌خواهند مجبور به پیروی از دستورات پزشکان باشند.

سِبرلی در فصل دوم کتاب، که مطمئنا نوشته خود اوست، پدر و مادر خود مهاجرانی بسیار ساده و بی‌پیرایه را به یاد می‌آورد که به‌آرامی رشد کردند ولی بعدها، به‌سبب بحران‌های اقتصادی‌ای که کشور با آنها مواجه شده بود، همه این رشد و ترقی از دست رفت. سِبرلی، به‌عنوان کسی که مستقیم با این پدیده روبه‌رو شده، بسیاری از این بحران‌ها را به یاد می‌آورد. اندک پس‌اندازی که از نوشتن مقالات به دست آورده بود هم، از دست رفت. سِبرلی در این نوشته مختصر فاجعه آرژانتین، سقوط اقتصادی و فقر ناگهانی کشور را، در زمانی که به نظر می‌رسید کاهش یافته است، بازگو می‌کند. با این حال، دلبستگی آرژانتین به کتاب تغییر یا کاهش پیدا نکرد، به‌طوری که می‌توانم این روزهای خوش را که آرژانتین بازگشت کتاب را جشن می‌گیرد ببینم.

من همیشه آنچه را سِبرلی مدافع آن بود تحسین می‌کردم و اکنون که مدعی است؛ لیبرالیسم پدیده‌ای است که ما را از خودکامگی مارکسیسم نجات می‌بخشد و به پیشرفت ما کمک می‌کند بیشتر تحسینش می‌کنم. او می‌گوید: «آنچه قابل قبول نیست این است که لیبرال‌ها مسئول کسب و تجارت باشند، زیرا آنها تجارت را آشفته و خراب می‌کنند». او در شرایط خوبی است و استدلال‌هایش مثل همیشه محکم و سنجیده هستند. با رسیدن به این سنین، اعتقاداتی که سِبرلی به آنها پایبند است و روش دفاع از آنها با بصیرت و اطلاعات وسیعی که از کتاب‌ها و روزنامه‌ها دارد بسیار شگفت‌انگیز است.

روزنامه‌های بوئنس‌آیرس واقعا مستقل‌اند و مقالات بسیار خوبی در آنها نوشته می‌شود. تا جایی که من می‌دانم، یکشنبه‌ها، مثل امروز، فقط روزنامه «لا ناسیون»[5] سرمقاله‌های پرز گالدوس[6] را منتشر می‌کرد. سرمقاله‌هایی که خواندنشان لذت‌بخش بود و همیشه در پس‌زمینه آنها یک جریان فکری باشکوه وجود داشت.

مدت‌ها بود که دلم می‌خواست یک یا دو سالی در آرژانتین زندگی کنم، به‌خصوص از زمانی که دوستم، خوزه امیلیو پاچِکو[7]، به‌عنوان وابسته فرهنگی مکزیک در اینجا مشغول به کار شد و مرا برای گردش به دیدن کتاب‌فروشی‌های

قدیمی- همه آنها را می‌شناخت- برد. در این کتابفروشی‌ها، می‌توانید از میان نسخه‌های قدیمی قفسه‌ها انواع شگفتی‌ها را کشف کنید. برای من مقدور نبود کاری پیدا کنم که چنین امکاناتی داشته باشد. حال که می‌گویند کافه‌ها و روزنامه‌های این شهر، که من به آنها بسیار علاقه داشتم، به‌تدریج بسته یا ناپدید می‌شوند و یکی از بزرگ‌ترین سرخوردگی‌های من در شهری که می‌توانستم در آن خوشبخت باشم اتفاق می‌افتد.

من برای نمایشگاه کتاب اینجا هستم که چند سالی تعطیل بود و دوباره با هیاهوی بسیار بازگشایی شده است، زیرا پیر و جوان -به‌خصوص جوان‌ها - در سمینارها و گردهمایی‌های جدیدی که کتاب‌ها قبل از پخش در آنها می‌درخشند و به نمایش گذاشته می‌شوند، حضور دارند. من از آن‌همه گردهمایی‌های چندجانبه که آن‌قدر محترمانه برگزار می‌شوند شگفت‌زده شدم.

پاییز آرژانتین در حال اتمام است و کسی در فکر زمستان نیست، زیرا سحرگاهان که خورشید می‌درخشد مردم را گرم می‌کند و به آنها روحیه می‌بخشد. گویی در این هوای بهشتی هیچ‌کس را با سیاست کاری نیست، با این حال، آمریکای لاتین یکی از سخت‌ترین دوران‌های خود را می‌گذراند و خطر ویرانی عمیقی را به ذهن متبادر می‌کند.

با وجود این، در اینجا کتابفروشی‌ها پر از مردم است و کتاب، گویی همه شروع به کتاب‌خواندن کرده‌اند. بعد از اولین سفری که به آرژانتین آمده بودم، اکنون به نظر می‌رسد این شهر ادبی‌ترین شهر آمریکای لاتین باشد. یاد دوران کودکی‌ام در کوچابامبا افتادم، جایی که بسته‌های پُستی‌ای که برای پدربزرگ و مادربزرگ و مادرم و حتی برای من می‌آوردند همیشه پر از کتاب‌های آرژانتینی بود. مجله «لئوپلان»[8]، برای پدربزرگم، «برای تو»[9] برای مادر و مادربزرگم، و «بیلیکن»[10] برای من. آرژانتین همه ما آمریکای لاتینی‌ها را وادار به کتاب‌خوانی کرد و طبیعی بود که با آرژانتینی که بهترین مؤسسات انتشاراتی را در آمریکای لاتین داشت، رؤیاپردازی کنیم (بعدها پاریس آمد). چه شد آن آرژانتینی که همه ما آمریکای لاتینی‌ها را وادار به خواندن می‌کرد؟ در کجا پنهان و خاموش شد؟

اما این روزها آرژانتین، به لطف نمایشگاه کتاب، از نو زاده شده است. جوانان حقیقتا همه مراسم معرفی کتاب‌های جدید را با مناظره‌های پرشور خود پر می‌کنند. جلسات به توصیه پزشکان نباید بیش از یک ساعت به درازا بکشند و با وجود چهره‌های ناراضی و غمگین تماشاگران، سر ساعت به پایان می‌رسند. حتی اسپانیا هم در نمایشگاه شرکت دارد و غرفه‌ای باشکوه در این مرکز بوئنس‌آیرس دارد.

الخاندرو رومِرس[11]، نویسنده‌ای که از کارآفرینان نیز هست، دست‌نوشته‌های خورخه لوئیس بورخس را از سرتاسر جهان گردآوری کرده و در غرفه‌ای که به دفاع از اقتصاد آزاد اختصاص داده شده به نمایش خواهد گذاشت. من همراه با شرکت‌کنندگان بسیاری برای بازدید این نمایشگاه کتاب ثبت‌نام کرده‌ایم. جالب است که خورخه لوئیس بورخس، نویسنده‌ای که در میان نویسندگان زبان ما بیش از همه در سراسر جهان آثارش خوانده شده و طرفدار دارد، پیش از آنکه به شهرت برسد نابینا شد و در پی آن تنگناهای زندگی او آغاز گردید، تا جایی که در سال‌های آخر زندگی معلول شد. اما بیوه او، ماریا کوداما[12]، که نمایشگاه‌های متعددی از آثار بورخس در نیمی از جهان برپا کرده، مصمم است موزه‌ای نیز در بوئنس‌آیرس تأسیس کند و خاطرات او را در آنجا به یادگار بگذارد، بیوه‌ای نمونه که بی‌تردید مروج کتاب‌های شوهرش بوده است. او در شهر روساریو[13]، در نمایشگاه دست‌نوشته‌های بورخس نیز حضور خواهد داشت.

از درون کافه‌ای که من و سِبرلی در آن نشسته‌ایم، مردم را می‌بینیم که در حال عکس‌گرفتن هستند. می‌گویند روح بورخس و بیوی کاسارِس[14]، که در این شهر زندگی می‌کردند و گویا هر دو هر روز صبح زمان صبحانه یکدیگر را در این محل ملاقات می‌کردند، در اینجا حضور دارد. در کنار آن غرفه‌های پرشکوهی که همیشه در یاد باقی می‌مانند و فراموش نمی‌شوند، صفی طولانی از مردم برای گرفتن عکس تشکیل شده است. به‌راستی که این راز شهر است، راز ادبی‌ترین شهری که بعد از پاریس می‌شناسم. نفس بورخس و بیوی کاسارس بهترین هدایایی هستند که به این سرزمین داده شده است و در اینجا همه اهالی به آنها افتخار می‌کنند و نمی‌گذارند فراموش شوند. البته که کار درستی است، اهمیت نویسندگان کمتر از افتخارات نظامی نیست، وجود و یگانگی این دو عنصر است که یک ملت را زنده نگه می‌دارد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. Juan José Sebreli خوان خوزه پرز سبرلی (بوئنس‌آیرس، ۳ نوامبر ۱۹۳۰) جامعه‌شناس، منتقد ادبی و فیلسوف آرژانتینی که بخشی از اولین گروه اگزیستانسیالیست‌ها در آرژانتین بود.

۲. La Recoleta؛ منطقه‌ای ثروتمند در بوئنس‌آیرس که به‌سبب وجود خانه‌هایی به‌سبک پاریس، کاخ‌های قدیمی پرشکوه و مغازه‌های مجلل شهرت دارد. گورستان رِکولِتا که مقبره‌های عجیب‌وغریب نمادهای ملی مانند اِوا پرون را در خود جای داده، یکی از جاذبه‌های اصلی شهر است.

3. Julio Cortázar

4. Marcelo Gioffré

5. La Nación

۶. Benito Pérez Galdós؛ زادهٔ ۱۰ مه ۱۸۴۳ در لاس‌پالماس، درگذشته چهارم ژانویه ۱۹۲۰ در مادرید. او رمان‌نویس، نمایش‌نامه‌نویس، وقایع‌نگار و سیاست‌مدار اسپانیایی بود که یکی از بهترین نمایندگان رمان رئالیستی قرن نوزدهم، نه‌تنها در اسپانیا، که در تاریخ ادبیات زبان اسپانیایی به شمار می‌رود.

7. José Emilio Pacheco

8. Leoplán

9. Para Ti

10. Billiken

11. Alejandro Roemmers

12. María Kodama

۱۳. Rosario؛ شهری در سیصد کیلومتری شمال بوئنس‌آیرس.

۱۴. Adolfo Bioy Casares؛ زاده ۱۵ سپتامبر ۱۹۱۴ در بوئنس‌آیرس، درگذشته هشتم مارس ۱۹۹۹ در بوئنس‌آیرس. نویسنده‌ای آرژانتینی که به ادبیات علمی ـ تخیلی، می‌پرداخت و در موارد متعددی با نام مستعار با خورخه لوئیس بورخس همکاری ادبی داشته است.

گزارشی از نشست نقد و بررسی مجموعه‌شعر «در ناگهانی از خیابان و خاکستر»

نجات‌بخشی شعر

شرق: مجموعه‌شعر «در ناگهانی از خیابان و خاکستر» سروده علی‌رضا بهنام بر مقوله زبان تمرکز دارد و به‌خاطر توجه به موسیقی در شعر و ارجاعات بینامتنی یادآور ایده‌های رضا براهنی فقید است و ازاین‌روست که منتقدانِ نخستین نشست از سلسله‌نشست‌های شعر خانه هنر سپندارمذ، که روز سه‌شنبه دهم خرداد برگزار شد، به این جنبه مجموعه شعر بهنام توجه خاص داشتند. آرش نصرت‌اللهی دبیر نشست، پیش از نقد و بررسیِ این مجموعه‌شعر، در معرفی برنامه گفت در هر نشست شعر سپندارمذ، یک مجموعه‌شعر منتخب، مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد و سه تا چهار نفر شعر می‌خوانند تا با شنیدن شعرهای بیشتری از هر شاعر، با جهان شعری ایشان آشنایی لازم به دست آید. در نخستین نشستِ سپندارمذ، مجموعه‌شعر «در ناگهانی از خیابان و خاکستر» با حضور منتقدان، لیلا صادقی، علی قنبری و آرش نصرت‌اللهی، و شعرخوانی شاعر این مجموعه مورد بررسی قرار گرفت.

اجرای پیشنهاداتِ براهنی

لیلا صادقی به عنوان اولین منتقد، به بررسی این مجموعه‌شعر پرداخت و ضمن اشاره به شعر زبان و نظریات براهنی در شعر، پرسشی مطرح کرد: «بهنام چقدر فراروی کرده از شعری که براهنی پیشنهاد کرده است؟» او با بررسی دو نمونه از شعر بهنام، به توسعه این پرسش تا حد یک چالش پرداخت و گفت: «شعر بهنام سعی می‌کند به موسیقی وفادار بماند همان نظری که براهنی داشته است. همان موضوع احساس معنایی که شعر از طریق موسیقی ایجاد می‌کند. درواقع زبان در درون خود شرایط را به وجود بیاورد که مثلا احساس زیبایی را به وجود می‌آورد نه معنای زیبایی». صادقی با بسط و توضیح این موضوع عنوان کرد که بهنام توانسته این وضعیت را اجرا کند مثل شعر «گفتم خانم زیبا/...». «در اینجا شاعر بدون اینکه مستقیما بخواهد بیان کند، یک‌سری چراغ‌ها را در ذهن ما فعال می‌کند که منجر به فهمی متفاوت و برآمده از موسیقی می‌شود». لیلا صادقی با طرح این موضوع که در شعر زبان، طرح‌واره‌های متفاوت در چینش‌های به لحاظ نحوی به‌هم‌ریخته قرار می‌گیرد، به نقش مخاطب متن اشاره کرد و گفت: «در این نوع شعر، ذهن مخاطب اهمیت پیدا می‌کند و به مخاطب به‌عنوان پدیده منفعلی که باید روخوانی کند، نگاه نمی‌شود بلکه به‌عنوان کسی که این طرح‌واره‌ها را باید کامل کند، نگاه می‌شود که مفهوم خاص خود را از ارتباطات برداشت می‌کند. این همان تکثر معنایی است که اجرایش را در این شعر می‌بینیم». صادقی معتقد است کسانی که در چارچوب شعر زبان قلم می‌زنند، غالبا اجراهایی را سعی می‌کنند داشته باشند که در «خطاب به پروانه‌ها»ی براهنی پیشنهاد شده است. از نظر این منتقد، علی‌رضا بهنام در این مجموعه حداقل به جامعه‌ای که هنوز نظریه‌های براهنی را هضم نکرده، نزدیک شده و به شکلی سعی کرده در خیلی جاها، آن افراطی که از دیدگاه مخالفان نظریه براهنی در مورد نظرات او بوده را تعدیل کند البته در برخی شعرها. «در شعرهایی مانند شعرهای اول مجموعه بهنام موفق شده تا حدی اجراهایی داشته باشد که شبکه چندمعنایی و فعال‌شدن قلمروی معنایی کلمات را به وجود آورده و آن اجراهای زبانی را به انجام رسانده است». صادقی در انتهای صحبت‌هایش گفت: «براساس نگاه شناختی، این ساختار متن نیست که به ما می‌گوید شما چه می‌فهمید، این ذهن مخاطب است که از متنی که می‌خواند، مفهومی را دریافت می‌کند».

وجه دموکراتیکِ شعر

علی قنبری دومین منتقد این نشست، صحبت‌هایش را با مقدمه‌ای درخصوص شعر زبان و عناصر پست‌مدرن آغاز کرد و گفت: «علی‌رضا بهنام در این مجموعه شعر هم نظیر کارهای قبلی خود یک رویکرد زبانی دارد و زبان را محمل و ابژه خود قرار داده است. شعر او یک شعر خواننده‌محور است و وجهی دموکراتیک دارد چراکه خواننده را منفعل نمی‌سازد بلکه خواننده در ساختن معنا مشارکت می‌کند. در واقع در این شعرها معنا آن چیزی نیست که در بیرون شعر جمعی بر آن توافق داشته باشند بلکه معما نزد خواننده موجود است. اشتیاق برای تولید معنا در این شعرها با یک ابژه بیرونی تسکین داده نمی‌شود بلکه این اشتیاق همچنان فزاینده‌تر می‌شود. در شعر بهنام زبان همچون پنجره‌ای شفاف رو به تجربه زیسته‌شده نیست. او در این شعرها به مصالح طبیعی کلمات دقت و توجه نشان می‌دهد. این شعرها ممکن است به خاطر آن وجه انشقاقی‌اش به صورت یک نوشتار اتوماتیک به نظر برسد اما می‌توان گفت این گونه‌ای بازنگری برای رسیدن به نسبت مناسبی از مصالح است». قنبری معتقد است این شعرها با یک ساختار موزاییکی از جملات ظاهرا بی‌ربط خواننده را از یک روند خطی مأیوس می‌کند، اما در همان حال جهان کامل‌تری از ارجاع را می‌گشاید. «این شعرها ممکن است ظاهرا به‌مثابه یک ساختار روشنفکرانه و کلامی در نظر گرفته شود تا اینکه یک بیانگری عاطفی و برخی ممکن است آن را یک رویکرد نخبه‌گرایانه تلقی کنند. تکنیک عمده بهنام، جابه‌جایی‌های نحوی در جملات است و حاشیه‌پردازی و بی‌ربط‌گویی و نئولوژی موجود در آن گرایش او را به ارائه یک زبان اسکیزوفرن نشان می‌دهد. با این حال گرایش به آرکائیزم و نیز به‌کارگیری تنافر معنوی و احضار هم‌زمان کل تاریخ متنی و تقویمی در این کتاب قابل توجه است».

تعدیلِ زبان‌محوری

در ادامه آرش نصرت‌اللهی، صحبت‌هایش را با پاسخ به پرسش صادقی آغاز کرد و گفت: «همان‌طورکه شعر فقط دورشدن نیست بلکه فرورفتن هم هست، درواقع سفر شعر، سفر فرورفتن است، بهنام توانسته نظرات براهنی را به صورت درونی‌تری اجرا کند و اگر مدلی را در نظر بگیریم که شعر سهل و ممتنع را در وسط محور شعر فارسی، شعر ساده‌نویسی را در انتهای یک سوی محور و شعر زبان‌محور را در انتهای سوی دیگر قرار دهیم، به نظر من شعر علی‌رضا بهنام از سمت شعر زبان‌محور به سمت مرکز محور ما حرکت کرده و بسیار نزدیک به آن است. درواقع همان اشاراتی که از طرف لیلا صادقی مورد ایراد یا مسئله قرار گرفت در مورد تعادل برقرارکردن یا تعدیل‌کردن وضعیت زبان‌محوری شعر توسط بهنام، از نظر من نقطه قوت شعر بهنام است و به همین خاطر که نظریات زبانی را به شکل درونی‌تری اجرا کرده، شعرش قابل توجه است».

نصرت‌اللهی به خواننده‌محور بودن شعر بهنام نیز اشاره کرد و گفت که همین نشان‌دهنده شدت بالای هرمنوتیکی‌بودن شعر بهنام است و رویکردهای مختلفی را دربر می‌گیرد، کما اینکه خود بهنام هم در مصاحبه‌ها خودش را متعلق به یک جریان شعری ازجمله زبان‌محور، ندانسته است بلکه به نظر می‌رسد تجربه‌گرایی و خطرکردن، مهم‌ترین خصیصه شعر بهنام است. در ادامه نصرت‌اللهی با خوانش ساختاری دو شعر از مجموعه، تأکید کرد «توجه علی‌رضا بهنام در شعر به ساختار و ساختارشکنی است، معنای مطلقی ایجاد نمی‌کند و با ایجاد ارتباطات معنایی که بین عناصر شعر برقرار می‌کند، حس معنایی را ارائه می‌دهد و نکته من این است که این امر را به‌صورت پیچیده و زبان‌محور انجام نمی‌دهد بلکه به‌صورت فرورفته‌تر و درونی‌تری در تمامی ارکان شعر به اجرا درمی‌آورد». نصرت‌اللهی با اشاره به اهمیت موضوع موسیقی در شعر و خوانش نمونه‌هایی از مجموعه، از اهمیت موسیقی برای بهنام گفت تا حدی که در انتخاب‌های شاعر، تأثیرگذار بوده است.

در بخش شعرخوانی، شاعران این نشست؛ فرزاد آبادی، فرزین پارسی‌کیا و فروغ سجادی و همچنین مظاهر شهامت، علی‌رضا مطلبی و رضا امین‌زاده شعر خواندند.